

عید رجب

شاعر مردهی تاجیکستان

نادره بدیعی

بیندیشیم به «عید رجب» که یکی از عاشق‌ترین عاشقان آن دیار بود که بسی با عشق زیست، با عشق سرود و با عشق به جاودانگی پیوست و آن‌روز که برای نخستین بار شعر «تا هست آدمی، تا هست عالمی» را از او خواندم با شگفتی و نابوری اندیشیدم که این سفر یکی از عاشقانه‌ترین عاشقانه‌های زبان فارسی است، شعری ست عاشقانه در بزرگداشت زبان فارسی در زیر چکمه‌های سرکوب‌گر ارتش سرخ و رودروی سرکوبگر ارتش سرخ و رو در روی دشمن، رو در روی بداندیش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و... چه شهامت... با چه غیرتی! و چه عشقی...! و چه نیروی فرابرنده و جان‌بخشی، عشق به زبان فارسی رو در روی خشونت سیاسی کمونیسم و میلیتاریسم سرخ! که آماجش از میان برداشتن زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در تاجیکستان گرمی و دیگر جمهوری‌های ایرانی و ایرانی‌تبار شوروی پیشین بود.

چه شهامت می بود در این شعر که چشم در چشم دشمن بدوزی، رو در روی دشمن با قامتی افراخته بایستی و بسرابی که:

«هر دم به روی من، گرید عدوی من / کاین شیوه‌ی دری تو چون دود می‌رود، نابود می‌شود / باور نمی‌کنم، باور نمی‌کنم، باور نمی‌کنم / لفظی که از لطافت آن جان کند حضور / رقص زبان به سازش و آید به دیده نور / لفظی به رنگ لاله‌ی دامان کوهسار / از تنگ شکرست، قیمت‌تر و عزیزتر از پند مادرست / زیب از بنفشه دارد و از ناب بوی، بوی / صافی ز چشمه جوید و شوخی ز آب جوی / نو نو طراوتی بدهد چون سبزه بهار / فارم چون صوت بلبل و دلبر چو آبشار / با جوش و موج خود، موجی چو موج رود / با ساز و تاب خود، با شهد ناب خود، دل آب می‌کند، شاداب می‌کند / لفظی که اعتقاد من است و مرا وجود / لفظی که پیش هر سختم آورد سجود / چون خاک کشورم / چون ذوق کودکی، چون بیت رودکی / چون ذره‌های نور رهبری پرستمش / چون شعله‌های نرم سحر می‌پرستمش / من زنده و ز دیده‌ی من چون رود می‌رود؟ / نابود می‌شود؟ باور نمی‌کنم! / نامش برم به اوج سما می‌رسد سرم / از شوق می‌پریم / صد مرد معتبر، آید بر نظر / کان را چو لفظ بیت و غزل انشا نموده‌ام / با پند سعدی‌ام، با شعر حافظ‌ام / چون عشق عالمی به جهان اهدا نموده‌ام / ترسان مشو عدو، قبحی ز من مجو / کاین عشق پاک در دل دل‌پرور جهان / ماند همی جوان / تا هست آدمی، تا هست عالمی»

این واقعیتی ست انکارناپذیر که کمونیست‌های روسیه به

□ اگر نگاهی به ادب گران‌سنگ ایران زمین و شعر پُر ارج پارسی بیندازیم، «عاشقانه‌ها» کم نیستند که بسیارند و بسیار هم بسیارند. چه بسیار راز و نیازها، سوز و گدازها، اشک‌ها و هجران‌ها، سوختن‌ها و سوختن‌ها و... از غزل که کالبد ابریشمین عاشقانه‌هاست که بگذریم به داستان‌ها و داستان‌ها و داستان‌ها می‌رسیم از بیژن و منیژه، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، وامق و عذرا، ویس و رامین، سلامان و ابسال، زهره و منوچهر و... بسیاری رمان‌های دل‌انگیز پارسی که در ادب کهن ایران و در کالبد شعر به‌ویژه مثنوی پرداخته و عرضه شده‌اند.

اگر نیک بنگریم سراسر ادب فارسی سرشار از عشق است که نه تنها عشق زمینی و معشوق‌های زمینی چون منیژه، شیرین، لیلی، ویس و... تا آیدا که عشق‌هایی بزرگ و سترگ و گران‌ارج، از آن حلاج عاشق تا حضرت مولانا و حضرت شمس، از آن سرداران ایران سپاه تا عاشقان این مرز و بوم و فرهنگ و زبان و ادب پارسی و بسیار عاشقان دیگر و معشوق‌های دیگر.

این حقیقتی است که به آسانی در باور هر انسان آگاه می‌گنجد که آدمی حتا در جنگ‌ها و ویرانی‌ها و پریشانی‌ها به عشق اندیشیده و می‌اندیشد، حتا در زیر چکمه‌های خش، در خشونت‌های سیاسی و در لگدمال ارتش‌های خودفروخته‌ی چون ارتش‌های سرخ کمونیسم خشن و زندگی‌سوز، که خشونت‌های سیاسی و سیاستمداران خشن و ضد فرهنگ، شگفتا که خود عشق‌آفرین گشته‌اند! چرا که در برابر نهشت یا تز خشونت آنان، پادنشست آنتی‌تز لطافت و نازک‌اندیشی‌های عاشقانه، در کالبد عشق به میهن عشق به فرهنگ، عشق به زبان، هویت و... رخ می‌نماید و هم‌نهشت یا سنتز آن، روزی آزادی و رهایی سرزمین‌های زیرستم است که آماج خشونت‌های سیاسی، دست‌خوش خودکامگی رهبران خشن حکومت‌های «توتالیست» و سلطه‌طلب، دیکتاتورهای سرکوبگر و فیلیتاریست گشته‌اند.

بیندیشیم به خشونت «استالینیستی» در شوروی پیشین و سرکوب فرهنگ، زبان و آداب پارسی در جمهوری‌های ایرانی و ایرانی‌تبار آن سرزمین سرخ فروپاشیده بیندیشیم به تاجیکستان گرمی و عاشق، عاشق فرهنگ ایران، عاشق زبان فارسی، عاشق نوروز، عاشق عشق و عرفان، عاشق موسیقی ایرانی و عاشق شعر فارسی و بیندیشیم به خیل عاشقان دین سرزمین گرمی به تاجیکستان.

شیوه‌هایی بسیار خشن و ضدانسانی دست می‌یازیدند تا نه تنها خط همه‌ی جمهوری‌های شوروی پیشین را روسی کنند که تا آن‌جا که بشود و می‌شد زبان، فرهنگ، تاریخ، دین، هویت مردمان جمهوری‌ها را از آنان بگیرند و هویتی دروغین، نادرست، برساخته و جعلی برای آنان بسازند و بتراشند.

این واقعیتی است که کمونیست‌ها دست به «تاریخ‌سازی» و جعل و برساختن تاریخ و فرهنگ می‌زنند و هنوز فراموش نکرده‌ایم آن صدای بدآهنگ بانویی روس اما فارسی‌دان را که از رادیوی اشغال شده‌ی تاجیکستان و جمهوری آذربایجان (ارزن) ندا در می‌داد که «رودکی شاعر روس!» و یا «نظامی شاعر روس!»

از این‌گونه هویت‌های جعلی‌بخشیدن و تلاش‌های ابلهانه و زبونانه در از میان‌بردن تاریخ و فرهنگ و زبان نه تنها ایرانیان و ایرانی‌تباران شوروی پیشین، دیگر جمهوری‌های زیر ستم و خشونت کمونیست‌های روسیه، خود سبب شد تا این قوم‌ها یا ملیت‌ها بیش‌تر به دین، آیین، فرهنگ، زبان، هویت و ملیت خویش درآویزند و از درون این خشونت‌ها، شاعران ملی، نویسندگان مردمی، عاشقان تاریخ، فرهنگ و زبان ملی رخ نمایند که بسیار از این شاعران و نویسندگان ملی و شیفتگان تاریخ و فرهنگ و زبان و خطی ملی و نیاکانی به‌دست خشونت دژخیمان کمونیست جان باخته یا در اردوگاه‌های کار اجباری یا در سیاه‌چال‌ها و تبعیدگاه‌های یخ‌آگین سیبری و دیگر مناطق شوروی پیشین گرفتار آمدند و بسیار بودند شیفتگان و دلباختگان تاریخ، هویت، فرهنگ و زبان که با شهامتی آفرین‌برانگیز در برابر سیاه‌کاری‌های سرخ‌پندان، قد برافراشتند و با زبان شعر و ادب و با قلم و بیان و نمادسازی‌های دل‌انگیز، به میدان آمدند و از مرگ نهراسیدند و مرد و مردانه به پاسداری از تاریخ، فرهنگ، ادب، زبان، دین، آیین و هویت ملی خود برخاستند که از آنان است عبید رجب.

او نه تنها از دلباختگان و شیفتگان فرهنگ ایران و زبان فارسی بود که او را می‌توان از بنیادگزاران ادبیات کودک و نوجوان در تاریخ این روزگار تاجیکستان به‌شمار آورد، او از میان مردم برخاست که فرزند کشاورزی ساده و از خانواده‌ی روستایی در نزدیکی «پنج‌کت» از سرزمین خجند که شاعری چون کمال خجندی را در تاریخ ادب فارسی پرورده است. در سال ۱۳۱۱ خورشیدی به جهان آمد، تحصیلاتش در رشته‌ی زبان و ادب فارسی بود و بیش‌ترین تلاش خود را برای کودکان تاجیکستان کرد تا آنان را با هویت و فرهنگ خود آشنا سازد.

در بسیاری نشریه‌های ویژه‌ی کودکان و نوجوانان نوشت و به سردبیری نشریات ارزشمندی ادبی و فرهنگی هم‌چون نشریه‌ی **مشعل و صدای شرق** در تاجیکستان رسید و سرانجام معاون «مجمع اتفاق نویسندگان» (اتحادیه نویسندگان) گردید.

او به‌جز شعرهای پندآمیز و پندآموز که برای کودکان می‌سرود در مجموعه‌هایی چند هم‌چون «آرزوهای شیرین»، «صد و یک برگ»، «خوشه‌ی گندم»، «دردانه» و... به چاپ آمده‌اند، عبید رجب شعرهای عاشقانه و داستان نیز سروده و نوشته است که از جمله‌ی دفترهای شعر او می‌توان به «راز آبشار» اشاره کرد و داستان‌های بسیاری که به زبان‌های دیگر به‌ویژه در سرزمین‌های که در شوروی پیشین جزء قمار آن به‌شمار می‌آمدند همانند زبان بلغاری، چک، صربی و زبان روسی برگردانده شده است.

نیز، او داستان‌های نویسندگان این سرزمین‌ها را به زبان فارسی -با گویش تاجیکی- برگردانده که در تاجیکستان چاپ و منتشر شده‌اند و برای اثرهای دل‌انگیز و شاعرانه‌اش و برای داستان‌هایش و برای تألیف‌ها و ترجمه‌هایش، جایزه بزرگ «رودکی» را از آن خود کرد و چون از پایه‌گزاران ادبیات نوین کودکان و نوجوانان در تاجیکستان بود، جایزه‌ی بین‌المللی «هانس تریستین اندرسن» را نیز گرفت.

در شعرهایش نرمشی است که روانی و خوش‌آهنگی از آن می‌تراود، شعرهایش برای کودکان که از افسانه‌ها و متل‌های ایرانی و از آداب و رسوم و سنت‌ها و ترادادها و فولکلور تاجیکستان مایه می‌گیرد، برای کودکان آن سرزمین از گیرایی ویژه‌ی برخوردار است و بی‌سبب نیست که او را شاعر مردمی و شاعر مردم خوانده‌اند، نامواره و لقب او شاعر مردم است که مردمان تاجیک و فرهنگ، آداب و رسوم و آیین‌های سرزمین خود را به‌خوبی می‌شناخت.

او را کودکان و نوجوانان دیروز، امروز و فردای تاجیکستان دوست دارند و خواهند داشت که از میان مردم برخاست، برای مردم گفت، و از مردم گفت که عاشق بود و یکی از عاشق‌ترین عاشقان زمانه بود، عاشق روحی ایرانی، فرهنگ خود، عاشق هویت، تاریخ و ملیت خود، عاشق زبان فارسی و شعر «تا هست آدمی تا هست عالمی» او از دیدگاه من یکی از عاشقانه‌ترین عاشقانه‌های زبان فارسی است که به راستی می‌توان این معشوق، این زبان پُرکرشمه و شکرین، این قند پارسی در کنار معشوق‌های نام‌آور زبان فارسی جای گیرد که زبان فارسی «شیرین» است، «منیژه» است، «لیلی» است و... معشوق است و یکی از جاودانه‌ترین معشوق‌های دلباختگان تاریخ، فرهنگ و هویت ملی همه‌ی ایرانیان و ایرانی‌تباران و فارسی‌زبانان جهان.

عبید رجب در ۲۲ مرداد ۱۳۸۳ به جهان مینو شتافت که زبان اهل بهشت نیز پارسی هم هست، روانش شاد باد که یکی از عاشق‌ترین عاشقان زبان پارسی بود که باید این زبان را با جان پاس داشت که از جان جوشیده و با جان ما ایرانیان -همه‌ی ایرانیان- از دریای خوارزم تا دریای پارس و از سیحون تا کارون پیوندی ناگسستنی و جاودانه دارد و یکی از رازهای سربلندی، سرافرازی و ماندگاری فرهنگ دیرپا، گران‌ارج و گران‌سنگ ایران‌زمین ماست. ■

سَدّ سیوند و پاسارگاد

تنگه‌ی بلاغی در شمال شهر شیراز (میان دو دشت مرغاب و مرودشت) دارای ارزش تاریخی و فرهنگی بسیار با پیشینه‌ی به‌گستره‌ی ده هزار سال از آثار تمدنی ایران است. آبیگری سدّ سیوند در این منطقه، ممکن است بالفعل به از بین‌رفتن بخشی از این بقایای تمدنی و بالقوه به صدمه‌زدن به سازه‌های دشت پاسارگاد (کاخ بار عام، کاخ دروازه، کاخ اختصاصی، گور کمبوجیه و آرامگاه کوروش) بینجامد. بسیاری از ایران‌دوستان خواستارند که آبیگری این سدّ به تأخیر افتد تا هم حفاری‌هایی لازم در تنگه‌ی بلاغی انجام شود و هم با چاره‌اندیشی علمی، از رطوبت‌رسیدن به بناهای باستانی پیش‌گیری شود.